

دعوت بهار

●●● یاسمن رضاییان

●●● تصویرگر: حمیده محبی



ثُمَّ اِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا

باز هم آن‌ها را به صدای بلند دعوت کردم. (سوره نوح، آیه ۸)

تو با پنجره‌های باز آمده‌ای؛ پنجره‌هایی که برای «همیشه باز بودن» خلق شده‌اند. تو تاریکی را روشن کرده‌ای و من احساس می‌کنم صبح تازه‌ای در قلم شروع شده‌است؛ صبحی روشن‌تر از هزار آفتاب. من این روشنایی را بی‌نهایت دوست دارم. تو نام‌های زیادی داری. نام‌های تو برگ‌های سبز یک درخت‌اند که بر شاخه‌اش مرغ آمین می‌خواند. مردم از تو حرف می‌زنند. هر کسی سهمش را به روش خودش به تو ادا می‌کند. انگار همه زنده به آمدن تو هستیم. هر کس نشانه‌ای از تو را در قلبش نگه می‌دارد و با آن راه را ادامه می‌دهد. یک جوری که انگار شبیه به توایم. من این شباهت را بی‌نهایت دوست دارم. منتظر شنیدن صدای دعوت تو هستیم. ما به «حضور» تو دعوت خواهیم شد؛ به لیخند؛ به رهایی. انگار در مقابل همه پنجره‌های باز جهان ایستاده‌ای و دعا می‌خوانی. پنجره‌ها به برکت دعای تو باز می‌مانند و این گونه است که هیچ دریچه‌ای رو به حقیقت بسته نخواهد ماند. تو ذات حقیقت هستی و من این حقیقت را بی‌نهایت دوست دارم. بهار در راه است؛ بهار یک جور دعوت است. بهار با پاهای خودش می‌آید و دعوت می‌کند. شاید بخواید دست رحمت بر سر گل‌های به خواب رفته بکشید و یا شاید در گوش خواب رفته‌ها زمزمه‌ای کند. بهار مسئولیت بزرگی دارد. نتیجه انتظار بیدارماندگان می‌شود و خواب ماندگان را بیدار می‌کند. بهار از روح خودش در وجودشان می‌آفریند؛ آفرینشی که آفریننده بهار به امانت گرفته است؛ با وجود این، شفاف‌ترین و نزدیک‌ترین تعبیر از زندگی را در چشمانش دارد. پنجره‌های بسته را باز می‌کنم و بهار می‌شود. قلب‌هایمان دوباره نفس می‌کشند. بر شاخه‌های درختان شکوفه‌های نور می‌روید و در میان گل‌ها عطر آسمان می‌پیچد. بهار امسال، بهارتر، سرسبزتر و روشن‌تر است. من این بهار را بی‌نهایت دوست دارم. * و پیامی در راه / سهراب سپهری